

کارویژه‌های نیروی مسلح در سیاست خارجی؛ مورد آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر

نویسنده: بهادر امینیان*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۲/۱۲

تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۳/۲۵

صفحات مقاله: ۷-۳۰

چکیده

نیروی نظامی نقش تعیین‌کننده‌ای در قدرت کشور و همچنین موفقیت سیاست خارجی یک کشور دارد. نقش و کارویژه نیروهای مسلح امروزه بیشتر در اشکال غیرجنگ متجلی می‌گردد، به‌کارگیری نیروهای مسلح در اشکالی چون دیپلماسی قایق‌های توپدار، نمایش قدرت، دیپلماسی اجبارآمیز، چماق و هویج و ... امروزه به‌وفور دیده می‌شود. نیروهای مسلح به این اشکال غیرجنگی به‌کار می‌روند تا در فرآیند تصمیم‌گیری کشورهای هدف تأثیر بگذارند. آمریکا که امروزه ارتش بزرگ، پرهزینه و مسلح به پیشرفته‌ترین ابزار و تکنیکها را در اختیار دارد و اهداف سیاسی متعددی در اقصی نقاط جهان دارد می‌کوشد از نیروهای مسلح خود برای تأثیرگذاری بر دیگران و اجبار آنان به عمل بر اساس منافع خود بهره‌گیرد. آمریکا امروزه چندان در ترجمه این قدرت عظیم نظامی به توان سیاسی و تأثیرگذاری بر دیگران و اجبار آنها موفق نبوده است.

* * * * *

کلید واژگان

نیروهای مسلح، آمریکا، دیپلماسی قایق‌های توپدار، نمایش قدرت، دیپلماسی اجبار، سیاست خارجی، تصمیم‌گیری

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع).

مقدمه

نیروهای مسلح همواره در طول تاریخ از اصلی‌ترین ابزار قدرت واحدهای سیاسی محسوب می‌شده‌اند و نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی فرآیندهای سیاسی در سطح کشور، سیستم منطقه‌ای و جهانی و ساختار قدرت و شکل سیستمها داشته‌اند. تحولات گسترده جوامع بشری این امید را توسعه داده است که با عقلایی و منطقی شدن رفتار انسان و جوامع بشری نقش نیروهای مسلح در شکل‌دهی به مسائل سیاسی و تعاملات بین واحدهای سیاسی رو به افول گذاشته باشد. پایان دوران جنگ سرد، گسترش پدیده جهانی شدن، انقلاب ارتباطات، پرهزینه شدن غیرقابل تحمل جنگ و به‌کارگیری ابزار نظامی همگی همراه با تبلیغ این ایده همراه بود که نقش و کارویژه نیروهای مسلح رو به افول است. اما آنچه که در عمل رخ داده کاملاً برعکس این انتظار بوده است.

رابطه نیروهای مسلح و قدرت نظامی با سیاست را پیش از همه در کلام معروف کلاوزویتس می‌توان یافت که بر ارتباط سیاست با جنگ و یا سیاست با نیروی نظامی تأکید می‌کرد. سیاست بین‌المللی، چالشی برای کسب قدرت و تأمین منافع است. هر کشوری در صحنه بین‌المللی به دنبال آن است که در این محیط آنارشیک پرتنش، منافع خود را تأمین کند و به اهداف خود برسد و این تنازع اهداف و منافع قدرتها بر سر منابع کمیاب همواره جزء ذات تعاملات بین‌المللی بوده است. کشورها از هر ابزاری که در اختیار دارند برای کنترل دیگران و تأثیر بر رفتار آنها بهره‌برداری می‌کنند. نیروی نظامی ضمن صیانت از خود و منافع کشور خود در این محیط پرتنش و چالش‌انگیز، ابزاری مؤثر در تأثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌گیری حریفان و مداخله در محاسبه سود و زیان توسط آنها می‌باشد. هر چند ابرقدرتها بیش از هر کس از این ابزار جهت پیشبرد اهداف خود و کنترل دیگران بهره می‌جویند و ابزار نظامی را به شکل نمایش قدرت، دیپلماسی قایقهای توپدار، دیپلماسی چماق و هویج و دیپلماسی اجبار به کار می‌گیرند ولی سایر قدرتها و کشورها نیز به نوبه خود از این ابزار بهره می‌گیرند.

بنابراین در سطح قدرتهای کوچک نیز این پدیده قابل بررسی می‌باشد. امروزه جنگ شاید پدیده نادری باشد و نیروهای مسلح به‌ندرت در جنگ به کار برده شوند ولی این نیروها دائم در حال ایفای نقش هستند و شاید بتوان ادعا کرد که ۹۰ درصد کاربرد نیروهای مسلح در موردهای غیرجنگی بوده است. این مقاله می‌کوشد ابعاد این مسئله را توضیح دهد، هرچند این مسئله خود پژوهشی گسترده، مفهومی و همچنین کاربردی است ولی این مقاله در حد طرح موضوع به مسئله می‌پردازد.

کارویژه و نقش نیروهای مسلح^۱

نیروهای مسلح به‌طور سنتی دارای کارویژه و نقشهای متعددی در صحنه داخلی جوامع و در صحنه بین‌المللی بوده است. بخش زیادی از این کارویژه و نقشها در طول زمان تداوم پیدا کرده است و در بخشی از آن تحولاتی به وجود آمده است. بررسی ابعاد مختلف این تداوم و تحول خود به مباحث گسترده‌ای نیاز دارد و علی‌رغم آنکه این مسائل بحثی بسیار ضروری، تأثیرگذار و مهم است ولی متأسفانه در زبان فارسی هنوز مورد واکاوی و تبیین قرار نگرفته است. در اینجا نیز مجبور به بیان تیتراژ این مطالب هستیم تا بتوان در حد یک مقاله وارد بحث اصلی گردید بدان امید که در فرصتی بیشتر، این بحث به تفصیل طرح گردد.

به‌طور کلی می‌توان کارویژه و نقش نیروهای مسلح را در دو بخش به شرح زیر ارائه کنیم:

الف - کارویژه و نقش نیروهای مسلح در صحنه بین‌المللی
 کارویژه و نقش نیروهای مسلح در صحنه بین‌المللی مسائل مختلفی را دربر می‌گیرد که تیتراژ آنها را می‌توان به شکل زیر ارائه کرد:

۱. بین کارویژه و نقش تفاوت معنایی وجود دارد.

- ۱- دفاع و حفظ تمامیت ارضی؛
- ۲- مقابله با دشمنان خارجی؛
- ۳- پیروزی در جنگ آینده؛ یکی از اساسی‌ترین وظایف هر نیروی نظامی پیروزی در جنگ آینده است. نیروی مسلح بر این اساس شکل می‌گیرد، آموزش می‌بیند، تسلیح می‌شود و آرایش می‌گیرد و این مفهوم همواره استراتژی، نوع تسلیحات، نوع آموزش، تاکتیک و ... نیروی مسلح را شکل می‌دهد. مفهوم جنگ آینده، خود ابعاد گسترده و متنوعی را پوشش می‌دهد و مبنای مطالعات سنتی مسائل استراتژیک است.^۱
- ۴- بازدارندگی؛ مفهوم بازدارندگی و ممانعت از تهاجم دشمنان نیز از کارویژه‌های نیروهای مسلح بوده است و با تحول تکنولوژیک و پرهزینه شدن جنگ، همه کشورها می‌کوشند با تقویت نیروی نظامی خود، وسوسه تهاجم به کشور خود را از دشمنان سلب کنند. مفهوم بازدارندگی به‌ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم به عنوان کلید استراتژی معاصر اصلی‌ترین وظیفه یا کارویژه نیروهای مسلح محسوب می‌شده است. این بخش از کارویژه نیروهای مسلح بیشتر در عرصه استراتژی عملیاتی، تاکتیک و مسائل سخت‌افزار نظامی مورد بحث قرار می‌گیرد.
- ۵- بهره‌گیری از قدرت (غیرجنگی) نیروی نظامی در تعامل با سایر کشورها؛ محیط بین‌الملل، محیطی آنارشیک است که کشورها بر سر اهداف و منابع کمیاب در حال رقابت هستند. این محیط تنش‌آمیز و چالش‌انگیز همراه با تلاش کشورها در تحمیل اراده خود بر دیگران می‌باشد. کشوری که قدرت نظامی برتری دارد ضمن آنکه نوعی سپر ایمنی در برابر دیگران احساس می‌کند از موقعیت برتری نسبت به سایر کشورها برخوردار

۱. این موضوع نیز در زبان فارسی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. یک شماره از مجله سیاست دفاعی کاملاً به همین موضوع اختصاص دارد. بنگرید: سیاست دفاعی، شماره ۳۳-۳۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹).

است. نیروهای مسلح می‌تواند در تحمیل اراده به دیگران و همچنین جایگاه کشور در مقایسه با همسایگان، منطقه و صحنه بین‌الملل نقش موثری برعهده بگیرد. در این نوع کارویژه، هنوز نیروی مسلح در بعد سخت‌افزاری به کار گرفته نمی‌شود. این بخش از کارویژه نیروهای مسلح، از پر کاربردترین نیروهای مسلح در دوران کنونی به‌شمار می‌روند و موضوع این مقاله نیز از همین بخش آغاز می‌گردد. در بررسی حجم گسترده ادبیات تولید شده در مراکز مطالعات استراتژیک و محققان غربی، این بخش کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۶- نمایش قدرت؛ نمایش قدرت به معنای توانایی یک کشور در اجرای سیاست با ابزار قدرت و یا تهدید قدرت در منطقه‌ای دور از سرزمین کشور است. توانایی یک کشور در نمایش قدرتش می‌تواند به عنوان ابزار دیپلماتیک موثری به‌کار برده و بر فرآیند تصمیم‌گیری دیگران تأثیر گذارد و به عنوان یک بازدارنده بالقوه بر رفتار کشورهای دیگر عمل کند. (Wikipedia, Power Projection) توانایی هماهنگی نیروهای دریایی، زمینی و هوایی و جابجایی هوایی و دریایی و مانورها و رزمایشها بخشی از توانایی نمایش قدرت است، علاوه بر ناو هوایمابر، زیردریایی موشکها، بمب افکنهای استراتژیک و ... پایگاههای پیش مستقر همه بخشی از توانایی نمایش قدرت هستند (www.Globalsecurity.org/military) تا پایان جنگ سرد بنیان دکترین نظامی ارتش آمریکا حضور پیشتاز در اروپا، شرق آسیا و خاورمیانه بود ولی تحولات سیاسی و تکنولوژیک و طرح طیف گسترده تهدیدات، مفهوم استراتژیک کنونی آمریکا را به نمایش قدرت و توان به‌کارگیری سریع نیرو تبدیل کرد.

۷- دیپلماسی اجبارآمیز؛ در ادبیات به‌کارگیری نیروی نظامی بیشترین موردی

که مورد بررسی قرار گرفته است دیپلماسی اجبارآمیز^۱ است. دیپلماسی اجبارآمیز تلاش برای متقاعدسازی حریف برای توقف و یا عدم انجام یک عمل توسط هاله قدرت نیروی نظامی خودی است. در دیپلماسی اجبارآمیز به‌کارگیری عملی نیروها لزومی ندارد و مسئله را می‌توان بدون به‌کارگیری نیرو حل کرد. در این دیپلماسی به طرف مقابل فرصت داده می‌شود تا قبل از توسل به عملیات نظامی عقب‌نشینی کند. بهره‌گیری از تهدید (یا به‌کارگیری سمبلیک و یا محدود نیرو) باید با ارتباطات مناسب به حریف رسانده شود. (George, p.71)

دیپلماسی اجبارآمیز، استراتژی جذابی است که دستیابی به هدف کشور را با هزینه مادی بسیار کم و هزینه سیاسی و روانی کم و با ریسک پایین تصاعد ناخواسته که در استراتژی سنتی نظامی احتمال دارد ممکن می‌سازد. هرگاه سیاستگذار تشخیص داد که علاوه بر به‌کارگیری تهدید تنبیه و تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی، بازیگر هدف نیاز به انگیزه مثبت و مشوق هم دارد، امتیازات جزئی برای وی فراهم می‌سازد که این مجموعه به سیاست "چماق و هویج" هم معروف است. در مجموع وظیفه اصلی استراتژی اجبارآمیز آن است که در حریف احتساب هزینه‌ای ایجاد کند که او را از ادامه کارش منصرف کند. همچنین این رده‌بندی از منابع غربی به عنوان "باغ سبیل"^۲ هم ذکر شده است. (Burg, p.247)

۸- دیپلماسی قایقهای توپدار؛ این بخش نیز سطح دیگری از به‌کارگیری نیروی نظامی در عرصه بین‌المللی است. هر چند همان‌گونه که مشهود است بین چهار بخش اخیر کارویژه‌ها و نقش نیروی نظامی نمی‌توان تفکیک مشخصی قایل شد و خط‌کشی دقیقی بین آنها به عمل آورد و همه این چهار بخش را می‌توان در یک دسته‌بندی آورد ولی این تفکیک

1. Coercive Diplomacy
2. Black Mail

برای تقریب بهتر به ذهن و تبیین مناسبتر به عمل آمده است. این سیاست که به نظر قدیمی است توسط نیروی دریایی امپراتوریه‌ها و قدرتهای استعماری به کار می‌رفت. آن را این‌گونه نیز تعریف کرده‌اند "به‌کارگیری و یا تهدید نیروی دریایی محدود برای تأمین مزیت و یا هشدار در یک منازعه بین‌المللی". (Wikipedia, Gunboat Diplomacy) هرچند امروزه آمریکا این سیاست را توسط ناوهای هواپیمابر و حتی پایگاههای متعدد نظامی که در اختیار دارد به کار می‌برد. (Engelhardt, 2004)

علاوه بر موارد فوق مواردی نیز به عنوان به‌کارگیری اجرایی نیروهای مسلح در صحنه بین‌المللی مطرح می‌شود که به صورت تیتروار به شرح زیر هستند:

- ۹- مقابله به مثل
- ۱۰- مأموریت‌های حفظ صلح، پاسدار صلح، حائل و ...
- ۱۱- جنگ پیشدستانه
- ۱۲- جنگ پیشگیرانه
- ۱۳- مقاصد بشردوستانه (کمک به آسیب دیدگان زلزله، توفان و ...)
- ۱۴- اشغال، مداخله، تحمیل، ابزار سیاست‌های امپریالیستی
- ۱۵- تغییر رژیم
- ۱۶- ملت‌سازی از خارج

ب - کارویژه و نقش نیروهای مسلح در صحنه داخلی

این عرصه نیز ابعاد قابل توجهی را پوشش می‌دهد ولی محور توجه در این مقاله نیست و بنابراین در اینجا فقط عناوین آن ذکر می‌گردد.

- ۱- برقراری نظم و قانون
- ۲- اقتدار داخلی
- ۳- حمایت از تمامیت ارضی
- ۴- حفاظت از حاکمیت و کنترل و سرکوب مخالفان

- ۵- امنیت و مقابله با آشوب
- ۶- ملت‌سازی (حفظ هویت ملی، اتحاد ملی، توسعه ایده ملت، گسترش عملی آموزشهای ناسیونالیستی و ...)
- ۷- مقابله با حوادث غیرمترقبه، بلایا، کمک‌رسانی و حفظ نظم و انضباط
- ۸- مدیریت بحران
- ۹- ابزار پرستیژ و قدرت و روحیه ملی
- ۱۰- توسعه تکنولوژی و به حرکت درآوردن عرصه‌های مختلف صنعت، تجارت و اقتصاد کشور
- ۱۱- به‌کارگیری در عرصه سازندگی و توسعه

کارویژه نیروی مسلح در سیاست خارجی در دوران جدید

امروزه اغلب کشورهای جهان می‌کوشند اهدافشان که نیاز به نیروی نظامی دارد را نه از طریق جنگ بلکه از طریق تهدید تأمین کنند. در بسیاری از موارد موفقیت به معنای به‌کارگیری ابزار تعامل در صحنه بین‌المللی است که با تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی حمایت می‌شود تا طرف مقابل را وادار به انجام عمل خاصی کنند (US Army War College ... , 2006, 219). بنابراین در کنار مفهوم کلیدی بازدارندگی، مفهوم تغییر در محاسبات حریف به نقش اصلی نیروهای مسلح تبدیل شده است. هر دوی این مسائل، تأثیر در فرآیند تصمیم‌گیری کشور هدف را دنبال می‌کند. موفقیت در بازدارندگی به معنای عدم حمله به کشور است ولی موفقیت اجبار در آن است که حریف رفتارش را تغییر دهد. بنابراین موفقیت در اجبار ملموس است ولی عدم حمله مشخص نیست که حتماً به علت موفقیت بازدارندگی بوده است. (op.cit., p.221)

موفقیت تهدید به‌کارگیری نیرو (اعم از دیپلماسی اجبارآمیز، نمایش قدرت، دیپلماسی قایق‌های توپدار و یا سیاست چماق و هویج) به دو متغیر وابسته است. اینکه چه چیزی از هدف خواسته شده است و اینکه او چقدر در مقاومت در

برابر آن خواسته انگیزه دارد و تا چه میزان حاضر به تحمل ریسک و پرداخت هزینه است.

در این شیوه‌ها به‌کارگیری نیروهای مسلح هنگامی رخ می‌دهد که عمل فیزیکی به عنوان بخشی از تلاش مقامات یک کشور صورت می‌گیرد تا بر رفتار خاص بازیگران دیگر نفوذ بگذارد بدون آنکه در یک ستیزه دائمی درگیر شود. (Blechman & Kaplan, 1978, 12)

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که امروزه "جنگ" عملی نادر است که به نسبت سایر کاربردهای نیروهای مسلح بسیار کاربرد کمتری دارد و بیش از ۹۰ درصد کاربرد نیروهای مسلح، کاربردهای غیرجنگی بوده است. به‌طور مثال در یک بررسی انجام شده بین سالهای ۱۹۷۹-۱۹۱۹ حدود ۱۹۰ مورد از کاربرد دیپلماسی قایق‌های توپدار ذکر شده است که چند مورد آن علیه ایران به کار برده شده است.^۱ به‌کارگیری نیروی دریایی شوروی در سال ۱۹۲۰ در دریای مازندران برای فشار به ایران که منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران - شوروی شد، سال ۱۹۴۶ و ۱۹۵۱ این دیپلماسی توسط انگلستان علیه ایران به کار گرفته شد. بر اساس این تحقیق در سال ۱۹۶۹ نیز ایران در اروندرود از این سیاست برای تثبیت حق ایران از آن بهره گرفت و همچنین توسط ایران در سال ۱۹۷۱ در خلیج فارس به کار گرفته شد (Cable, 1981, 194-251). در یک بررسی دیگر صدها مورد از به‌کارگیری این شیوه دیپلماسی در دوران پس از جنگ جهانی دوم بررسی شده است (Weisburd, 1997). همچنین در یک تحقیق دیگر حدود ۳۰۰ مورد از به‌کارگیری نیروی مسلح توسط آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی ذکر شده است. (Meernik, 2004)

همان‌گونه که بیان شد امروزه مهمترین کاربردهای مسلح در صحنه بین‌المللی، در ابعاد غیرسخت‌افزاری و غیرجنگی متمرکز شده است که هم از

۱. شاید مشهورترین کاربرد دیپلماسی قایق‌های توپدار در تاریخ ایران واقعه جداسازی هرات از ایران در دوران قاجاریه از این طریق بوده است.

کمیت و تعداد کاربرد و هم میزان تأثیر باید نیروهای مسلح را در کاربردهایی چون نمایش قدرت، بهره‌گیری از هاله قدرت نظامی در تعامل با دیگر کشورها، دیپلماسی اجبارآمیز و دیپلماسی قایقهای توپدار در نظر گرفت. اغلب ادبیات علمی تولید شده در جهان عمدتاً حول محور نمایش قدرت، دیپلماسی اجبارآمیز و دیپلماسی قایقهای توپدار متمرکز است و محوری که کمتر مورد بحث قرار گرفته است به‌کارگیری نرم نیروهای مسلح و یا بهره‌گیری از هاله و پشتیبانی قدرت نظامی در تعامل با سایر کشورهاست. هر چند در اغلب این موارد مقصود اصلی تأثیرگذاری در فرآیند تصمیم‌گیری کشور هدف می‌باشد ولی مورد ذکر شده آخر کاربرد فزاینده‌ای پیدا کرده است. خاصیت آنارشیک نظام بین‌الملل و عدم تثبیت نظام بین‌الملل و نظامهای منطقه‌ای و سیال بودن شرایط، عزم کشورها در تثبیت وضعیت خود و تحت‌الشعاع قرار دادن دیگران و بهره‌گیری از تمامی ابزار قدرت ملی و به‌ویژه قدرت نظامی را افزایش داده است (Art and Waltz, 2004, 1). تعاملات سیاسی بین‌الملل در دوران کنونی و محاسبه کشورها از موقعیت خود و دیگران تحت تأثیر برآورد آنها از توان دیگری و خود شکل می‌گیرد و بسیاری از کشورها بر اساس این برآورد رفتار خود را تنظیم می‌کنند.

این‌گونه به‌کارگیری نیروی نظامی برای تأثیر بر فرآیند تصمیم‌گیری دیگران، تغییر تصور دیگران و دخالت در فرآیند محاسبه سود و زیان رهبران و سیاستگذاران کشورهای دیگر اشکال مختلفی دارد و می‌تواند شامل موارد زیر توسط نیروهای مسلح باشد: بازدید از بنادر خارجی، گشت دریایی، نظارت و شناسایی، تمرین نظامی عادی و غیرعادی، نمایش حق عبور دریایی، حمل و نقل تجهیزات نظامی و یا نیروها، جابجایی نیروها و تجهیزات نظامی، به‌کارگیری قدرت آتش، کمک‌رسانی نظامی و غیرنظامی، حمایت از یک دولت، محاصره دریایی، قرنطینه، اشغال، نمایش قدرت، دقت و حجم توانمندی نظامی. علاوه بر بهره‌گیری آمریکا از این طیف گسترده مکانیسمهای ذکر شده که در

بخش بعدی بیشتر توضیح داده می‌شود حتی برخی از کشورها و قدرتهای منطقه‌ای نیز از این سازوکارها برای تحقق اهداف ملی، منطقه‌ای خود و تحت کنترل قرار دادن دیگران بهره می‌جویند. به‌طور مثال گفته می‌شود کشور ترکیه با اتخاذ سیاست تطابق تهاجمی می‌کوشد با بهره‌برداری از قدرت نظامی برتر در معادلات خود با همسایگان (که با اغلب آنها تنش و چالش دارد) تأثیرگذار باشد و بر رفتار آنها از طریق هاله قدرت نظامی خود و دیپلماسی اجبارآمیز تأثیر بگذارد.

به‌کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی آمریکا

در طول قرن گذشته آمریکا سیاستهایی را در صحنه بین‌المللی و در مناطق مختلف دنبال می‌کرده است که در موارد متعددی به کشورهای منطقه‌ای و سایر بازیگران تقاضاهای پرهزینه و غیرقابل پذیرش را تحمیل می‌کرده است و این مسئله مقاومت آنها را به وجود می‌آورده است. به‌کارگیری نیروی مسلح توسط آمریکا در این چارچوب و برای تأمین خواسته‌ها یکی از ابزار مناسب قلمداد می‌شده که در موارد زیادی حتی بدون ایجاد جنگ و درگیری آمریکا را به هدف رسانده است. جرج شولتز وزیر خارجه وقت آمریکا جمله بسیار معروفی در این مورد دارد: «دیپلماسی که با قدرت حمایت نشود، در بهترین حالت بی‌اثر و در بدترین حالت خطرناک است.» (Shultz, 1985). لس آسپین وزیر دفاع آمریکا نیز استدلال می‌کرد که نیروی نظامی را باید در مراحل اولیه بحران و نه در مراحل نهایی به کار برد (بلچمن و کافمن، ۱۳۷۸، ۶۴). به‌کارگیری سیاسی نیرو، شامل کوششهایی است که سایر ملت‌ها و رهبران‌شان را متقاعد سازد که اعمالی را بر اساس خواست طراحان سیاست خارجی آمریکا انجام دهند (Meernik, 2004,3). این ابزار پرکاربردترین، مهمترین و مؤثرترین ابزار در سیاست خارجی آمریکا بوده است. هر چند جنگ در تاریخ آمریکا نادر بوده است ولی این شیوه به‌کارگیری نیروی نظامی برای تحمیل اراده به کشور هدف و تأثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌گیری دیگران در

تمامی سالهای تاریخ قرن اخیر آمریکا مشهود و ملموس است. مؤلفه‌های قدرت ملی و به‌ویژه حجم عظیم نیروی نظامی به جا مانده از جنگ جهانی دوم و تکنولوژی نظامی و بودجه نظامی برتر آمریکا نوعی تفوق برای آمریکا در تحمیل اراده به سایر کشورها فراهم آورد که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نوعی نظام هژمونیک آمریکا در جهان غیرکمونیسیت به دنبال داشت، واقعه ویتنام و شکست خفت‌بار آمریکا در آن، درگیری و پیامدهای روانی و عملیاتی آن، برتری و قدرت تحمیل اراده آمریکا را زیر سؤال برد. معضله ویتنام^۱ تا سالها به عنوان مانعی جدی در اجرای سیاستهای آمریکا محسوب می‌گردید. وقایع دیگری از جمله حادثه تسخیر سفارت آمریکا در تهران و ناتوانی آمریکا در صحرای طبس، انهدام سفارت آمریکا در لبنان، فرار خفت‌بار آمریکا از لبنان متعاقب کشته شدن بیش از دویست کماندوی آمریکا در لبنان این چهره ناتوان و فلج را در ذهن سیاستمداران جهان تقویت کرد.

با پایان جنگ سرد و تبدیل آمریکا به تنها ابرقدرت، این احتمال طرح می‌شد که آمریکا به عنوان قدرت عظیم بلامنازع در سطح جهان دیگر با مانعی در اجرای سیاستهای خود روبه‌رو نیست. آمریکا با طراحی نمایش قدرت و اجرای قاطع آن در چند مورد (پاناما ۱۹۹۰، گرانادا ۱۹۸۳، هائیتی ۱۹۹۴، عراق ۱۹۹۱ و لیبی ۱۹۸۶) کوشید خاطره ویتنام را بزدايد و چهره‌ای مقتدر و با انگیزه و توانمند و حامی سیاست خارجی از نیروهای نظامی آمریکا ترسیم کند (بلچمن، همان، ۸۹-۸۰) تا بار دیگر پرستیژ و چهره آمریکا از شکل یک غول افلیج به یک ابرقدرت قدرتمند و مقتدر در بین سیاستمداران جهان تغییر کند. فرضیه‌های رئالیستی در مورد به کارگیری نیروی مسلح نیز بیان داشت که افزایش سهم آمریکا در سیستم بین‌المللی، باعث افزایش به‌کارگیری نیروی نظامی توسط ریاست جمهوری آمریکا می‌گردد.

(Meernik, 2004, 64)

علی‌رغم این حجم سرمایه‌گذاری در ابتدای دهه ۹۰ تکرار چند تجربه ناموفق

(ایران، سومالی، یوگسلاوی)، آمریکا را در ترجمه قدرت نظامی به قدرت سیاسی و تحمیل نظر خود به دیگران ناتوان ساخت. رهبران بسیاری از کشورهای جهان به این نتیجه رسیدند که آمریکا ضعیف است و می‌توان آمریکا را شکست داد و یا او را عقب راند و یا در مقابل آن مقاومت کرد. این تصور ذهنی رهبران کشورها مهمترین معضل و مانع برای قدرتی است که می‌خواهد به قدرتی هژمونیک تبدیل شود. فرح عیدید رهبر یک گروه بزرگ سومالیایی در زمان مداخله آمریکا در این کشور در سال ۱۹۹۳ به خوبی این مطلب را بیان داشت: «ما ویتنام و لبنان را مطالعه کرده‌ایم و می‌دانیم چگونه از شر آمریکا راحت شویم. با کشتن آنها و در نتیجه افکار عمومی همه چیز را پایان می‌بخشد.» (بلچمن، همان، ۶۷). عیدید در عمل نیز حرف خود را ثابت کرد و آمریکا را مجبور به خروج خفت‌باری از موگادیشو کرد. آمریکا در حمایت از دیپلماسی خود و به‌کارگیری نیروی نظامی و قدرت تهدیدکنندگی خود با مشکلات پیچیده‌تری روبه‌رو شد.

این وضعیت ناتوان، در داخل آمریکا با انتقادهای جدی توسط جناحهای افراطی همراه بود. تشکل و به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران تندرو در ابتدای قرن ۲۱، عکس‌العمل این ناتوانی دولتمردان آمریکا و واکنش به از دست دادن فرصت استثنایی فراروی آمریکا قلمداد می‌شود. نومحافظه‌کاران با بهره‌گیری از فضای ایجاد شده پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و انجام دو عملیات قدرتمندانه در افغانستان و عراق و به‌کارگیری افراطی نیروی نظامی در سازماندهی نظم جهانی و طرح جنگی درمقیاس جهانی^۱ و تحمیل اراده و تنبیه همه مخالفان آمریکا کوشیدند این معضل بزرگ و مانع اساسی را از جلوی تحقق خواست آمریکا بردارند. موفقیت اولیه و قاطع و سریع در افغانستان و عراق، تسلیم قذافی، محاصره ایران و کره شمالی و همراهی اولیه همه قدرتهای جهانی (در جریان

۱. بوش استراتژی امنیت ملی آمریکا ۲۰۰۶ را چنین آغاز می‌کند: «آمریکا امروز در جنگ است.»

حمله به افغانستان) که در طول تاریخ بی‌نظیر بوده است، این نوید را برای نومحافظه‌کاران به همراه داشت که به هدف خود نزدیک شده‌اند و دیگر کسی را یارای به مبارزه گرفتن این قدرت برتر نیست و می‌توانند نظمی یکسره آمریکایی بر جهان حاکم کنند.

اما سیر حوادث و به‌ویژه انفعال روزافزون آمریکا در عراق و زنده شدن یاد و خاطره ویتنام و همچنین مقاومت همه‌جانبه ایران در برابر حجم گسترده فشارهای بین‌المللی و جنگ و دندان نشان دادن آمریکا که حتی در چند مورد همه را مطمئن کرده بود که حمله آمریکا به ایران حتمی است، بار دیگر در موفقیت این دستاورد بزرگ برای آمریکا تشکیک ایجاد کرد. ارسال پی‌درپی ناوهای هواپیمابر قدرتمندی که هر یک به اندازه یک ارتش کشور جهان سوم بودجه به خود اختصاص می‌دهد و از تکنولوژی و توان فوق‌العاده‌ای برخوردار است و تبلیغ مداوم قدرت این نیروها برای تحت تأثیر قرار دادن مسئولین ایرانی، هر چند اغلب مسئولین و سیاستمداران سایر کشورهای همسایه و منطقه را مرعوب ساخت و هلمتسانه از ایران خواهان کرنش و تسلیم بودند تأثیری بر مسئولین ایرانی نداشت و مجدداً این سؤال مطرح شد که چرا آمریکا اینقدر در بهره‌گیری از توان فوق‌العاده نظامی‌اش ناتوان است و نمی‌تواند قدرت نظامی خود را به قدرت و نفوذ سیاسی تبدیل سازد.

طراحی جنگ اسرائیل علیه حزب‌ا... در سال ۲۰۰۶ از منظر موضوع این نوشته می‌توانست به نوعی اعاده حیثیت برای قدرت نظامی یک قدرت برتر منجر شود. قویترین حلقه متحدین آمریکا یعنی ارتش اسطوره شده اسرائیل، حزب‌ا... گروه کوچک و غیرمتعارف و غیرقابل باور در عرصه نظامی را هدف گرفت تا به زعم آنها ضعیفترین حلقه مقاومت منهدم شده و درس عبرتی برای سایرین باشد. حمایت همه‌جانبه آمریکا و حتی کشورهای عرب منطقه نیز ضمانتی برای عدم نگرانی اسرائیل بود. نتیجه این واقعه نیز نه تنها هدف اولیه در بازیابی قدرت

تهدیدکنندگی و اعتبار نیروهای مسلح را فراهم نکرد بلکه اسطوره‌های ایجاد شده و هیمنه چهارمین ارتش مقتدر جهان را نیز در ۳۳ روز به سخره گرفت.

پس از این واقعه، اوضاع در عراق و افغانستان روزبه‌روز به شیوه‌ای پیش رفت که آمریکا را در موضع انفعالی قرار داد. امروز نیز آمریکا در شرایطی قرار ندارد که دست‌کم تا آینده قابل پیش‌بینی بتواند این ضعف بنیادین را به‌گونه‌ای اساسی درمان نماید. حال سؤال اصلی این است که آیا یک ابرقدرت در صورتی که نتواند از کارویژه نیروهای مسلح که در بخش پیشین این مقاله ذکر شد به‌ویژه بندهای ۵-۸ مربوط به نمایش قدرت و به‌کارگیری هاله قدرت نظامی، دیپلماسی اجبارآمیز و دیپلماسی قایق‌های توپدار بهره‌گیرد و نتواند فرآیند تصمیم‌گیری در سایر کشورها را تحت تأثیر قرار دهد و یا اینکه این ابرقدرت در هر مورد برای اعمال قدرت خود مجبور به بکارگیری عملی و اجرایی نیروی نظامی گردد که بسیار پرهزینه است و احتمال تداوم، طولانی شدن و تصاعد و تکرار تجربه ویتنام، لبنان، سومالی و عراق در آن زیاد است، توان دیپلماسی قابل اتکایی دارد؟ آیا پرهزینه شدن اعمال قدرت در صحنه بین‌الملل عکس‌العمل داخلی ایجاد نمی‌کند و اداره امپراتوری را پرهزینه نمی‌سازد؟ هژمون و قدرت برتر بیش از هر چیز به اعتبار و این تصویر در ذهن دیگران و چالشگران نیاز دارد که باور داشته باشند قدرت هژمون توان و انگیزه، اراده و عزم به‌کارگیری قاطعانه قدرت نظامی را در شرایط لازم دارا می‌باشد. آیا امروز این شرایط برای آمریکا فراهم است؟ آیا عدم موفقیت در به‌کارگیری نیروی نظامی مفاهیم موجود در سیاست بین‌الملل به‌ویژه مفاهیمی چون امپراتوری، هژمونی، نظام تک‌قطبی و ... را با چالش جدی روبه‌رو نمی‌سازد؟

تصمیم به‌کارگیری نیروی نظامی در آمریکا توسط رئیس‌جمهور به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح و رئیس سیاست‌گذاران سیاست خارجی اخذ می‌گردد و در طول سالهای پس از جنگ جهانی دوم روسای جمهور آمریکا بارها از این

حق استفاده کرده‌اند (Feaver and Gelpis, 2004, 99). تعداد به‌کارگیری نیروی نظامی در دیپلماسی اجبارآمیز و یا دیپلماسی قایق‌های توپدار توسط رؤسای جمهور آمریکا به این شرح بوده است: ترومن ۱۱ بار، آیزنهاور ۵۰ بار، کندی ۳۵ بار، جانسون ۳۹ بار، نیکسون ۱۶ بار، فورد ۸ بار، کارتر ۴۵ بار، ریگان ۷۴ بار، بوش پدر ۲۴ بار و کلینتون ۴۱ بار تا سال ۱۹۹۸ این بدان معناست که آمریکا از سالهای ۹۸-۱۹۴۸ حدود ۳۱۸ مورد و یا سالانه ۸/۶ بار از دیپلماسی قایق‌های توپدار بهره برده است. (Meernik, 2004, 15)

در مورد علت و انگیزه به‌کارگیری نیروی مسلح در سیاست خارجی توسط آمریکا، تئوریهای متفاوتی وجود دارد و موارد مختلفی به شرح زیر ذکر می‌شود: (۱) منافع ملی و امنیتی (تئوری رئالیستی)؛ (۲) منافع اقتصادی (مارکسیستها و نظریه اقتصادی)؛ (۳) پیشبرد اهداف ایده‌آلیستی، ویلسونیسیم؛ (۴) پیوند مسائل داخلی و به‌کارگیری نیروهای مسلح. میرنیک در تحلیل و بررسی جامع خود با معتبر خواندن نسبی همه این تئوریا نتیجه‌گیری می‌کند که رئیس جمهور آمریکا نیروی نظامی را در درجه اول برای حفاظت و پیشبرد اهداف امنیتی و منافع ملی، در بسیاری از موارد برای توسعه منافع اقتصادی، گهگاه برای پیشبرد آرزوهای ایده‌آلیستی و لیبرال و به‌ندرت برای پیشبرد منافع سیاست داخلی جامعه آمریکا به‌کار می‌برد (Meernik, 2004, 231). رئیس جمهور همچنین باید اعتبار آمریکا را تضمین کند.

آمریکا برای دستیابی به اهداف خود در دیپلماسی قایق‌های توپدار به ناوهای هواپیمابر و ناوگان دریایی و هوایی و بیشتر از آن به پایگاههای نظامی خود در سرتاسر جهان متکی است. چالمرز جانسون بیان داشته است که آمریکا ۷۰۰ پایگاه نظامی و اطلاعاتی در سرتاسر جهان دارد که همانند ناوگان امپراتوری آمریکا عمل می‌کند (Engelhardt, 2004). این پایگاهها حضور پیشتاز آمریکا را تثبیت، موقعیت آمریکا را نهادینه، متحدین آمریکا را تقویت و جاپای فیزیکی

برای تنظیم شرایط محلی و فشار بر بازیگران غیرهمراه تأمین می‌کند. همان‌گونه که مشخص است به‌کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی آمریکا از چنان اهمیتی برخوردار است که بحثهای متعدد و پر دامنه‌ای را در محافل استراتژیک آمریکا موجب شده است. این بحث از بیست سال پیش به عنوان مسئله مهم و کلیدی استراتژی و سیاست خارجی مطرح گردید.

شرایط به‌کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی آمریکا

کاسپار واینبرگر برای ترمیم خسارات ناشی از معضل ویتنام در سال ۱۹۸۴ مطرح کرد که به کارگیری نیرو توسط آمریکا باید زمانی صورت گیرد که ۶ شرط تأمین شده باشند: (۱) منافع حیاتی آمریکا و متحدانش مطرح باشد؛ (۲) مداخله باید به پیروزی قاطع منجر شود؛ (۳) اهداف نظامی و سیاسی مشخص باشند؛ (۴) روابط بین اهداف و نیروها باید مدام ارزیابی شده و در مواقع ضروری تعدیل شود؛ (۵) مردم وکنگره از این مسئله حمایت کنند و این حمایت تضمین شود؛ (۶) به‌کارگیری نیروی نظامی آخرین حربه باشد (Smith, 2005, 309). کالین پاول در زمان تصدی ریاست ستاد مشترک آمریکا در سال ۱۹۹۰، بحثی تحت عنوان دکترین پاول مطرح کرد که ادله بحث واینبرگر بود ولی این چند اصل اضافه شده بود: عملیات باید کوتاه باشد، تلفات محدود مشخص شود، به‌کارگیری نیروی باید قاطع و موفق باشد و مراحل بعدی عملیات و صحنه باید شفاف و مشخص باشد و آمریکا مجبور نشود در تاریکیها گام بردارد. (George, www.pbs.org/wgbh/p.2)

برخلاف اصول واینبرگر و دکترین پاول، نیروهای نظامی آمریکا در سرتاسر جهان به‌کار برده می‌شوند خانم آلبرایت وزیر خارجه وقت آمریکا در پاسخ به ایراد ناشی از این دیدگاهها گفت: «اگر ما از این نیروهای نظامی نتوانیم استفاده کنیم آنها به چه کار می‌آیند.» (Smith, 2005, 31)

بحث به‌کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ توسط دو طرف این مبارزه به شدت

مورد استفاده قرار گرفت. بوش کاندیدای جمهوریخواهان قویاً از منافع ملی دفاع می‌کرد و ال‌گور کاندید دمکراتها خواهان به‌کارگیری نیروی نظامی برای دفاع از ارزشها صحبت می‌کرد. بوش مداخله آمریکا در دوران کلینتون در برقراری صلح و مداخله نظامی در هائیتی و بالکان را محکوم می‌کرد (Records, 2001, 15) و بوش صراحتاً می‌گفت اگر او رئیس‌جمهور شود تنها برای منافع استراتژیک ملی از نیروهای نظامی بهره می‌گیرد (Blechman, and Kaplan, 1978, 20) حتی رایس بیان کرد نباید از نیروی نظامی برای اسکورت بچه‌های مهدکودک بهره گرفت. ولی بوش پس از روی کار آمدن در استراتژی امنیت ملی مورد جدیدی برای بهره‌گیری از نیروی نظامی مطرح کرد. در آن استراتژی وی صراحتاً (و برخلاف قوانین بین‌الملل) از جنگ پیشدستانه و جنگ پیشگیرانه صحبت کرد که به عنوان دکترین بوش معروف شد (National Security Strategy 2002). این دکترین ابعاد گسترده و جدیدی از به‌کارگیری نیروی نظامی را طرح می‌کرد که البته در صحنه عمل آمریکا را به‌ویژه در خاورمیانه و طرح خاورمیانه بزرگ با معضلات و مشکلات متعددی روبه‌رو کرد. این حجم تلفات گسترده و ناکامی نیروهای مسلح، عکس‌العمل گسترده‌ای در صحنه بین‌المللی و جامعه آمریکا ایجاد کرده است که همانند دوران پس از ویتنام به ناتوانی آمریکا در اعمال قدرت و عدم تمایل افکار عمومی آمریکا از ورود به صحنه نبرد دیگری منجر شده است هرچند استراتژیستهای آمریکایی تلاش دارند به جهانیان اعلان کنند که نباید تصور کرد که تجربه عراق از به‌کارگیری نیرو جلوگیری خواهد کرد و آمریکا به ضعف دچار شده است (Freedman, 2006, 63) به هر حال مجموعه این مباحث اهمیت کاربرد تهدید و همچنین به‌کارگیری نیروی نظامی در عرصه سیاست خارجی کشورها و در صحنه بین‌المللی و همچنین پیچیدگی به‌کارگیری نیرو و تهدید آن در صحنه بین‌المللی را نشان می‌دهد.

آمریکا در طول سالهای اخیر به‌طور متناوب از تهدید نیروهای مسلح علیه

ایران استفاده کرده است، حتی در دورانی که آمریکا برای خروج از بن‌بست عراق در اواخر سال ۲۰۰۶ مجبور به مذاکره مستقیم با ایران شده است همچنان از تهدید به کارگیری نیروهای مسلح علیه ایران استفاده کرده است. به کارگیری این ابزار خود موضوع قابل توجهی برای این مقاله است آمریکا از تهدید نیروی مسلح به دلایل و انگیزه‌های متفاوت به این شرح استفاده می‌کند:

- ۱- استفاده از تهدید نیروهای مسلح توسط آمریکا، ایران را از موضع کاملاً برتر در مذاکرات خارج می‌سازد و همچنین ایران را وادار به دادن امتیاز به آمریکا می‌نماید.
- ۲- در سطح منطقه‌ای، این تهدید، متحدین آمریکا را دلگرم می‌سازد و پیروی از الگوی مقاومت ایرانی را پرهزینه می‌نماید و از به خطر افتادن بیشتر حیثیت آمریکا جلوگیری می‌کند.
- ۳- در سطح بین‌المللی، مانع از آن می‌شود که به علت مذاکره آمریکا با ایران، ایران حالتی عادی گرفته و سایر قدرتها به فکر توسعه روابط با ایران بیافتند و وزنه ایران بیش از پیش سنگین شود.
- ۴- در سطح جامعه آمریکا، طرح این مسئله باعث می‌گردد، آمریکا که ایران را جزء محور شرارت قرار داده و ایران را مقصر قلمداد کرده از طرف افکار عمومی داخلی به مماشات و سازش و یا دروغگویی متهم نشود. این مسئله خود اهمیت چندجانبه نیروهای مسلح را نشان می‌دهد. هرچند آمریکا در رسیدن کامل به اهداف پیش‌گفته ناموفق مانده است.

نتیجه‌گیری

دستیابی به اهداف در محیط آنارشیک بین‌المللی و وادار ساختن سایر بازیگران به رعایت مصالح و نظرات یک کشور، روندی پیچیده و بسیار مشکل است. کشورها برای به تبعیت آوردن دیگران و یا تأثیر بر فرآیند تصمیم‌گیری آنها به نفع خود از ابزار و منابع در کنترل خود بهره می‌جویند. قدرت نظامی یکی از

اصلی‌ترین ابزار برای صیانت از خود و همچنین تحت کنترل قرار دادن دیگران است. نیروی نظامی علاوه بر نقش سنتی و کلاسیک خود در دفاع از کشور و مقابله با دشمنان و کسب آمادگی جنگیدن در جنگ آینده، به اصلی‌ترین عنصر پیشگیری از جنگ از طریق مکانیسم بازاریابی تبدیل شده است و علاوه بر آن نقشی مثبت و سازنده نیز در تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری دیگران برعهده گرفته است. نیروی نظامی از طریق مکانیسمهایی چون نمایش قدرت، ایجاد هاله قدرت و حضور روانی در محاسبات دیگران، دیپلماسی اجبارآمیز، سیاست چماق و هویج و دیپلماسی قایقهای توپدار به تحقق این کارویژه نایل می‌آید.

تبیین و فهم این شیوه در مواردی کلید درک رفتار کشورها و سازوکارهای بین‌المللی است. آمریکا نیز که خود را به عنوان تنها ابرقدرت موجود قلمداد می‌کند با تکیه بر ویژگیها و فرهنگ استثنایی قلمداد کردن خود و احساس رسالت و تکلیف فرانسائی، قصد ایجاد نظمی هژمونیک و بازسازی ساختار بین‌المللی به‌گونه‌ای دارد که برتری آن تثبیت گردد. این بلندپروازی و قصد، قطعاً با مخالفت و مقاومت سایر بازیگران بین‌المللی و قدرتهای جهانی و منطقه‌ای روبه‌رو می‌شود و آمریکا برای فائق آمدن بر این مقاومتها علاوه بر ایجاد انگیزه‌ها و دادن امتیازات و فراهم‌آوری شرایط مثبت برای سایرین، باید بتواند با نیروی نظامی، دیپلماسی اجبارآمیز و سیاست قایقهای توپدار دیگران را کنترل نماید. تاریخ سالهای گذشته را این کشاکش و تلاش شکل داده است. آمریکا در مواردی در شکل‌دهی این فرآیند موفق بوده است و توانسته با پرهزینه کردن مقاومت در برابر خود، دیگران را تا حدودی تابع سازد ولی این موفقیت مقطعی و موردی بوده است و در بسیاری از موارد با شکستهای سنگینی همراه بوده است و مرحله به مرحله آمریکا را مجبور به عقب‌نشینی کرده است. در شرایط کنونی آمریکا علی‌رغم بهره‌مندی از قدرتمندترین نیروی نظامی از لحاظ بودجه نظامی (نزدیک به ۴۰ تا ۵۰ درصد کل بودجه نظامی جهان به ارتش آمریکا اختصاص دارد)، از

لحاظ تکنولوژی و نیروی انسانی متخصص، نمی‌تواند از این نیروی عظیم پرهزینه بهره گیرد. این نیروی نظامی عظیم از تحقق اهداف سیاست خارجی آمریکا ناتوان مانده است.

این ناتوانی کارویژه و نقش نیروهای مسلح را زیر سؤال برده است و ضرورت فهم و تبیین منطق و فلسفه این ناتوانی را افزایش داده است. این فهم هم برای آمریکا و هم برای کشورهای هدف آمریکا ضرورت دارد. تلاشها برای تبیین دلایل این ناکامی در آمریکا آغاز گردیده است و سایر کشورها نیز نباید از این مهم غافل بمانند. صحنه بین‌المللی صحنه تقابل و زورآزمایی اراده‌ها، توانها و توانهای تبدیل به نتیجه شده است. اگر بازیگری نتواند توان خود را به نتیجه ترجمه کند (همانند آمریکا که قدرت نظامی را نمی‌تواند به برتری و کنترل دیگران تبدیل سازد)، می‌کوشد تا این فرآیند نامعیوب را اصلاح کند. در سالهای گذشته، یعنی از سال ۲۰۰۱ تاکنون که آمریکا عملاً حضور همه‌جانبه‌ای در جوار مرزهای ایران پیدا کرده است بارها کوشیده است تا اراده‌اش را بر ملت ایران تحمیل کند، این مسئله به‌ویژه در بحث هسته‌ای ایران و حتی در زمان مذاکرات با ایران در عراق ملموس است. حضور ناوهای هواپیمابر، صدها هزار نیروی نظامی و تلاش برای بهره‌گیری از آنها برای تحت تأثیر قراردادن فرآیند تصمیم‌گیری هیچگاه به نتیجه نرسیده است. این فرآیند تداوم دارد و آمریکا از این ابزار حتماً در موارد آتی نیز بهره خواهد گرفت. دیپلماسی بدون حمایت زور و نیروی نظامی ناتوان و بی‌تأثیر است. آمریکا نمی‌خواهد این اتفاق تداوم داشته باشد هرچند هنوز مکانیسمی برای خروج از این ناتوانی و بن‌بست پیدا نکرده است و خروج از این سیکل معیوب را بسیار پیچیده و غیرممکن یافته است. ایران نیز از این مسئله درسهای لازم را گرفته است.

مسئله بهره‌برداری از نیروی نظامی برای تحت تأثیر قراردادن محدود به آمریکا نیست و می‌توان آن را در همه بازیگران مورد بررسی قرار داد.

منابع فارسی

- ۱- بلچمن، باری و وایتز، تامارا کافمن (۱۳۷۸)؛ "تهدید و به‌کارگیری نیرو در سیاست خارجی آمریکا"، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۲۸ (پاییز ۷۸)، صص ۶۱-۹۷.
- ۲- کیسینجر، هنری (۱۳۷۹)؛ *دیپلماسی*، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۳- کیسینجر، هنری (۱۳۸۳)؛ *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران.
- ۴- مجید، اختر (۱۳۷۴)؛ "نیروی نظامی در دوره پس از جنگ سرد"، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۱۲، صص ۸۳-۹۷.
- ۵- *ویژه‌نامه مجله سیاست دفاعی (جنگ آینده)*، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، شماره ۳۳-۳۲.

English References

- 1- Arnold, Edwin (1994); "The Use of Military Power in Pursuit of National Interest", *Parameters* (Spr 94), pp.4-12.
- 2- Art, Robert and Waltz, Kenneth (2004); *The Use of Force: Military Power and International Politics*, Oxford, Rowman and Little Field pub.
- 3- Blechman, Barry and Kaplan, Stephen (1978); *Force Without War*, Washington D.C., the Brooking Institute.
- 4- Cable, James (1981); *Gunboat Diplomacy 1919-1979*, NewYork: St. Martin Press.
- 5- Engelhardt, Tom (2004); "Twenty First Century Gunboat Diplomacy", www.commdreams.org (April, 2004).

6. Feaver, Peter and Gelpis, Christopher (2004); *Choosing Your Battles*, Princeton, Princeton University Press.
7. Freedman, Laurence (2006); "Iraq, Liberal, Wars and Illiberal Containment", *Survival* (Winter 2006), pp.51-66.
8. George, Alexander (2004); "Coercive Diplomacy", in the Robert Art and Kenneth Waltz, *The Use of Force*, Oxford, Rowman and Little Field.
9. George, Alexander; "The Role of Force in Diplomacy", in www.pbs.org/wgbh.
10. Gray, Colin (1999); *Modern Strategy*, Oxford, University Press.
11. Ikenberry, John (2005); *American Foreign Policy*, New York, Preinceton University.
12. Jones, Frank (2006); "Military Power and the Use of Force", *U.S. Army War College Guide to Strategy* (June 2006), pp.217-241.
13. Luttwak, Edward (1987); *Strategy: The Logic of War and Peace*, Cambridge, the Belknap Press.
14. Meernik, James David (2004); *The Political Use of Military Force in U.S. Foreign Policy*, Burlington, Ashgate.
15. Nortledge, F. S. (1974); *The Use of Force in International Relations*, London, Faber and Faber Limited.
16. Record, Jeffrey (2001); "A Note on Interests, Values and the Use of Force", *Parameters* (Spr 2001), pp.15-21.
17. Smith, Sir Rupert (2005); *The Utility of Force*, Stirlingshire, Penguin.
18. Snow, Donald (2000); *When America Fight? The Use of U.S. Military Force*, Washington, CQ Press.

- 19_ US Army War College Guide to National Security Policy and Strategy (Jun 2006), P.219.
- 20_ Weisburd, Mark (1997); *Use of Force*, Pennsylvania, State University.
- 21_ Wikipedia Encyclopedia.